



- سرشناسه : انصاری، هرمز، ۱۳۱۴ -  
عنوان و نام پدیدآور : گفته های نوشتنی  
هرمز انصاری
- مشخصات نشر : تهران: هرمز انصاری، ۱۳۹۱.  
مشخصات ظاهری : ۸۰ص؛ ۵/۱۱×۵/۱۶ س.م.  
فروست : "برای آنان که می اندیشند" ۲۸  
شابک جلد شومیز : 978-964-04-8499-9  
وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
موضوع : قطعه های ادبی -- قرن ۱۴  
موضوع: نثر فارسی -- قرن ۱۴  
رده بندی کنگره : ۱۳۹۱ گ۷۴۴۴ن / PIR۷۹۶۲  
رده بندی دیویی : ۸۶۲/۸۸  
شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۰۵۶۳۲
- نویسنده : هرمز انصاری  
طرح روی جلد : پویا آریان پور  
لیتوگرافی، چاپ و صحافی : فرارنگ آریا  
شمارگان : ۳۰۰۰ شومیز، ۵۰۰ گالینگور  
چاپ اول : تابستان ۱۳۹۱  
قیمت : جلد شومیز: ۲۳۰۰ تومان  
جلد گالینگور: ۳۳۰۰ تومان
- " انستیتو زبان سیمین" - نبش کوچه ورنوس - بلوار کشاورز  
۸۸۹۵۱۱۵۱-۴ / ۸۸۹۵۴۴۶۹ / ۸۸۹۵۴۴۶۷

برای آنان که می اندیشند.

# گفته های نوشتنی

هرمز انصاری

## گفته های نوشتنی

گفته اگر نوشته نشود؛

چند جور در می آید -

هر کسی

بنابر برداشت خود،

بنابر حافظه اش،

بنابر عقیده و سلیقه اش؛

آن را نقل می کند؛

یا تفسیر و تعبیر می کند.

گفته باید -

بنابر پیامی که دارد -

توسط خود گوینده

نوشته شود.

شنیده شده ها انواع دارد

ولی نوشته شده ها، نه.

اما، نوشته هم باید  
ارزش خوانده شدن داشته باشد.  
باید مبانی  
علمی، فلسفی، ادبی، هنری یا تاریخی  
داشته باشد،  
تا به برخورد عقاید و آراء کشیده شود.  
نوشته باید اندیشه را برانگیزد  
باید احساس را زلال و روان  
و اثرگذار کند  
و خواننده را ببرد  
آن جا که باید.

۹۱/۲/۲۷/۲۰

## پیش سخن

آدم وقتی با احساس و اندیشه راه می رود؛  
خیلی چیزها سر راهش پیدا می شود  
که احساس او را لطیف می کند  
و اندیشه اش را تحریک  
در برخورد با هر چیز تازه  
اندیشه اش به تکاپو می افتد  
که آن را بشناسد،  
و احساسش چتری می زند  
که آن را خوشایند کند.

آدمی که ”رشد“ می کند -  
در اندیشه و احساس و بیان و ارتباط  
همیشه به پشت سرش نگاه می کند  
و از آن درس می گیرد.

او با پدیده ای تازه  
برخورد تازه می کند -  
و از تکرار مکرر می پرهیزد  
ولو محرک به نظر همان آید که بود

احساس را اندیشه بر می انگیزد  
و اندیشه را احساس راه می برد.

اگر اندیشه در مسیر "رشد" باشد  
و احساس در مسیر لطیف تر شدن؛  
هیچ برخوردی -

ولو محرک شبیه نماید -  
نباید مثل گذشته باشد.  
که اگر باشد، توقف رشد است.

آن چه در این کوچک کتاب آمده است  
به قصد کتاب شدن، یا منتشر شدن، نوشته نشده؛  
احساسی بوده - که دست داده  
یا اندیشه ای که راه یافته -

همه پیش آمده است؛  
قبل از سخنرانی  
در گفتگو

در دیدن

در دیدار

و در پاسخ به آن چه که

پاسخ می خواسته است.

۹۱/۲/۲۶/۲۱

### یادداشت

قبل از امتحان ورودی

✦ درس اول ما ایستادن است؛

ایستادنِ خردمندانۀ –

نگاه کردن به همه طرف؛

از همهٔ زاویه ها.

خواندن،

پرسیدن،

مشورت کردن،

دوباره نگری.

دایم هدف و برنامه و روش و سازمان و ابزار را

بازنگری کردن،

به روز رساندن.

ایستادن

به معنای تغییر ندادن راه و روش نیست؛

به معنای غنا بخشیدن به آن است.

۸۴/۳/۳۱/۹



### یادداشت

پیش از مراسم تجلیل

این، من نیستم که باید ” لوح سپاس “ بگیرد؛

این، آن جریانی است که

پس از نیم قرن تلاش

جاری شده است -

به پاخاستن جوانان

در برپا داشتنِ محافلِ

علمی - هنری - ادبی

این، تفوق اندیشه است

بر تکنیک

در راه بردن زندگی.

این، بها دادن

به تربیت نیروی انسانی است

با دو بال پر قدرتِ

”عشق و اندیشه“.

این، بها دادن به آموزش کودکان است؛

به دور از میل و سلیقه و خواستِ

آنان که رو به رفتن دارند.

## یادداشت

پیش از سخنرانی

برای چه یاد می گیریم؟

برای آن که قوی تر باشیم،

برای آن که مسلط تر باشیم.

چه طور می توان قوی تر بود؟

با شناخت بهتر

و با برخورد مسلط تر.

شناخت کدام است؟

آگاهی است -

دیدن هر چه هست،

همان گونه که هست.

اما این شرط لازم است،

شرط کافی نیست.

شرایط پیدایش،

رشد و نمو و تبدیل آن را هم

باید دانست.

اثرپذیری و اثرگذاری آن را

باید دانست.

رابطه آن را، با آن چه که هست

باید دانست

” کشف رابطه ها“.

✧ اگر دیدن؛ و درست دیدن  
به تو آگاهی می دهد،  
کشف رابطه ها  
دانش تو را بالا می برد.

تو،  
آگاهی می خواهی،  
دانش می خواهی.

ولی،  
این که چه طور  
از آگاهی و دانش خود بهره جویی  
اندیشه می خواهد،  
خرد می خواهد.  
خرد بهره برداری از آن دانش و آگاهی.

حالا،  
آگاهی داری،  
دانش تو قابل اعتماد است،  
خرد راه بردن آن را داری،  
مهارت می خواهی،  
چابکی می خواهی  
و شهامت  
...

### یادداشت

پیش از مصاحبه

بستگی دارد به این که

به چه چشمی به زبان و ادبیات نگاه کنیم؛

اگر به چشم "اندیشه و بیان" نگاه کنیم -

به چشم چشمه سار احساس،

آن وقت اندیشه و بیان می شود

هویت آدمی،

می شود شخصیت و اعتبار و اقتدار او

اگر "زبان" را در کنار امور جاری زندگی ببینیم؛

در سایه می افتد، پژمرده می شود، می میرد.

برای آن که مردمان بتوانند

شفاف ببینند،

بزرگ بیندیشند،

اندیشه و احساس خود را -

همان گونه که به آن ها دست می دهد -

بیان کنند،

واژگانی غنی می خواهند،

ساختارهایی موسیقایی،

و دقت و استحکام کلام.

### یادداشت

پیش از سخنرانی

” آگاهی “ که داشته باشیم

” رابطه “ها را می خواهیم.

آگاهی و دانش که داشته باشیم،

دانش بهره برداری از دانسته ها را می خواهیم

آگاهی و دانش و شیوه بهره برداری از دانسته ها را

که داشته باشیم،

” خرد “ راه بردن زندگی را می خواهیم.

آگاهی و دانش و بینش و خرد راه بردن زندگی را

که داشته باشیم،

” دل “ به کار گرفتن توش و توان را می خواهیم.

دل به کار گرفتن داشته ها و دانسته ها را

که داشته باشیم،

” عشق “ به هستی،

شور زندگی،

سَرِ پُر سودا،

دل پر امید

می خواهیم.

### یادداشت

پیش از امتحان ورودی

”زندگی“ را از اول تعریف کنید،  
تحصیل را از اول تعریف کنید،  
کار را از اول تعریف کنید،  
محصل را،

معلم را،

کارمند را،

دانشمند را،

”توانمندی“ را از اول تعریف کنید

مدرسه را،

دانشگاه را،

وسیله ارتباطی را،

وسیله یادگیری را،

”سواد“ را از اول تعریف کنید،

خوب را،

پسندیده را

ستودنی را

”بد“ را از روی زبان تان بردارید -

از ذهن تان هم.

ببینید چه بوده است،

پیدا کنید که چه هست،

و بیندیشید که چه باید باشد -

”چه“ را

و ”چه گونه“ را،

از نو بیافرینید.

\* آدم‌ها را دو دسته کنیم -

آن دسته که می‌شناسند و می‌دانند  
آن دسته که نه می‌شناسند و نه می‌دانند.  
آن دسته که می‌شناسند و می‌دانند  
چه چیز را می‌شناسند و چه چیز را می‌دانند؟  
محیط دور و برشان را می‌شناسند،  
پدیده‌های جهان هستی را می‌شناسند،  
و بر روابط حاکم بر آن‌ها آگاهند  
و می‌دانند چه گونه آن روابط و قوانین را  
به خدمت تعالی زندگی کشند.

برداشت‌شان از محیط اطراف با چیست؟  
شناخت‌شان از جهان هستی با چیست؟  
با کلام، با عبارت - با زبان؛  
زبانی که الفاظش، کلماتش، عباراتش  
منطبق بر واقعیت‌ها باشد.

باید زبانی

برای دریافت این واقعیت‌ها

داشته باشد

این را می‌گوییم زبان درک.

همه آنان که زبان درک دارند  
در یک گروه نیستند  
حداقل در دو گروه اند -  
آنان که زبان درک دارند  
اما، زبان تولید ندارند -  
نمی توانند؛  
دانسته های خود را،  
دستاوردهای خود را،  
اندیشه های خود را  
بیان کنند  
و آنان که به وسعت زبان درک،  
زبان تولید دارند -  
زبان بیان احساس و اندیشه.



✧ چیزی که غیر قابل تحقیق باشد  
برای انسان وجود ندارد -  
پس غیرقابل درک هم وجود ندارد.  
که دانش، تحقیق و تسلط تو  
راه فهمیدن آن را پیدا می کند.  
راه های رسیدن به هر چیز  
به تعداد شعاع هایی است  
که به مرکز یک دایره می رسند.

اگر چیزی قابل تحقیق باشد،  
قابل درک است،  
و اگر قابل درک باشد،  
قابل دسترسی است.

\* انطباق انسان

با محیط،

با شرایط،

با وضعیت

فقط انطباق بیرونی نیست،

انطباق فیزیکی نیست؛

انطباقِ روحی- روانی- ذهنی هم هست،

و درونی.

ما،

برای تغییر دادن بیرون

باید اول خودمان را تغییر دهیم.

ذهن و روان ما؛

که درونی است

بسیار سریع تر از بیرون

که فیزیکی است

تغییر می پذیرد.

۸۷/۸/۲/۵

✧ پدرم، مادرم،

تو، "عاقبت به خیر" شدی؛

به پا خاستن فرزندان را می بینی -

تو، طلوعهٔ صبح زندگی را،

زندگی در خور انسان را،

به چشم خود دیدی.

سرت را بالا بگیر،

بازوانت را

در بازوان هموطنان زنجیر کن،

و آوازت را بخوان -

آواز عشق و سازندگی را،

آواز بیدار شدن انسان ها؛

آوازی که غریوش

شهامت و پایداری و شادی را

به دل های آرزو کشیده

می نشاند.

## ✦ تاریخ همواره

”تکامل“ را در بر داشته است،

این بار، ”تحول“ را آبیستن است -

تحول آن چه هست

در گرو دگرگونی آن است؛

وقتی وسیله عوض می شود

باید روش هم عوض شود،

وقتی روش عوض می شود

باید برنامه هم عوض شود.

وقتی وسیله و روش و برنامه عوض می شود

باید سازمان هم عوض شود؛

فقط سازمان دهی است

که به برنامه و روش و وسیله

معنا می بخشد -

و این سازمان دهی است

که می تواند هدف گیری کند

و در تعیین و اعتلای هدف

نقش داشته باشد -

حرف اول را بزنند.

### پاسخ یک پاسخ

تجدید نظر منوط به مشخص شدن تکلیف نیست؛  
تجدید نظر، خود، تکلیف را روشن می کند.  
تکلیف آفرین می شود.

اگر تجدید نظر نباشد،  
اگر تغییر و تحول و نوآوری  
بر اساس مطالعه و تحقیق  
و مشورت و مقایسه  
نباشد،

زندگی از حرکت می ماند -  
پویایی و تنوع و تکامل خود را از دست می دهد؛  
” آب راکد “ می شود.

شما ضعف را می بینید،  
چاره را چی؟  
فقط تخریب که نیست؛  
ساختن هم هست.

و ساختن  
هدف و برنامه و روش و ابزار و سازماندهی  
می خواهد.

آینده نگری می خواهد  
تشخیص نیاز و زمانبندی می خواهد  
و سیستم های کنترل کیفیت، و ارزشیابی.

هم باید موجبات "ضعف" را پیدا کنی  
هم عناصر "توان" بخشی را؛  
عوامل جذب را و عوامل دفع را.  
با پربار کردن عوامل جذب،  
عوامل دفع در سایه می افتند.

"نقطه نظرها" موقعی "مشخص" است  
که تشخیص داده شود،  
وقتی نتوانی آن ها را "بیان" کنی  
و در "عمل" هم دیده نشوند،  
می میرند، خودشان خودشان را می خورند.  
دچار نوعی تصور و اوهام می شوی که  
بیرون را تیره می بینی  
و نظرات خود را ناتوان.  
**نظر در عمل باید استحکام و کارسازی**  
**و برتری خود را نشان دهد.**  
شما ممکن است، آن چه را درست "می پندارید"،  
انجام دهید.  
اما از کجا معلوم که "درست" باشد.  
وانگهی، درست از نظر کی؟

فکر آدمی اگر کار کند  
در هیچ امری گیر نمی کند؛  
به شرط آن که  
از راه های مختلف برود،  
شیوه های متفاوت به کار گیرد،  
انعطاف داشته باشد،  
نخواهد که با یک سیم،  
و فقط یک سیم،  
آهنگ دلخواهش را بنوازد.

اگر "دید" عوض نشود،  
اگر "شیوه" عوض نشود،  
اگر "مصالح" و "وسيله" عوض نشود،  
خوب، معلوم است که  
"مدیر" خوبی از کار درنخواهد آمد.  
مدیر، در پیدا کردن راه حل درست  
در بیرون آمدن از بن بست،  
در آفریدن تحول،  
فکر مخالف بیشتر به درد تو می خورد  
تا حرف کسی که  
جز "به به" و "چه چه" چیزی نمی گوید.  
مجیزگویان و بادنجان دور قاب چین ها  
بیشتر آدم را گمراه می کنند،  
یا در گمراهی نگه می دارند.

زنگِ بدنهٔ فکر و بیان و عملکرد  
با چکش انتقاد فرو می ریزد،  
اما هم آن کس که چکش به دست می گیرد  
باید از درک و شعور و دانش  
و درایتی بالا برخوردار باشد  
هم او که چکش می خورد  
باید قابلیت چکش خوری را  
تا حد ”تغییر“ داشته باشد.  
فکرت را به نظرخواهی بگذار؛  
در فضای بازِ نسیمِ اندیشه ها و دستاوردها.  
اما اگر کسی  
در برابر اندیشه و اراده و امید و پایداری تو  
ساز منفی می زند،  
موج منفی می فرستد،  
سقش را با ”نه“ برداشته اند  
به دایره وجودت راه نده  
فقط ”دست پُر“ها را بپذیر -  
آنان را که از درون شعله ورنند؛



که برق نگاهشان،  
زنگ کلامشان،  
گرمای دست شان،  
قامت راست شان  
شور و امید و توان و نشاطی می بخشد  
که خود تبلور آن خواهی شد.

۸۳/۱۰/۱۳

### یادداشت

در یک شرکت ساختمانی

این "مصرف" است که  
تکلیف تولید را معلوم می کند،  
اما تولیدی که  
بنای خود را بر فرهنگ مصرف موجود بگذارد،  
رفتگی است.  
تولید، خود، باید فرهنگ مصرف بیاورد،  
دانش و خرد مصرف را افزایش دهد،  
آن را تولید کند که  
مردم ندیده اند، نمی شناسند، نمی طلبند -  
اما باید ببینند و بشناسند و بطلبند  
و یاد بگیرند که چه گونه مصرف کنند،  
و آثار ناشی از آن مصرف را  
در شکوفایی بیشتر زندگی شان ببینند -  
در شادابی و پرتوانی و سلامتی و چابکی و امیدواری.  
"تولید" نه فقط  
دانش تولید،  
عقل تولید،  
آینده تولید،  
سرمایه تولید  
می خواهد،  
که "شهامت" تولید را نیز.

”تولید“ باید فرزندِ  
آینده نگری،  
نیازشناسی،  
فن آوری،  
انسان دوستی،  
جامعه شناسی،  
و شهادت نوآوری باشد.  
که نام آوری و جهانگیری،  
توانمندی و ماندگاری  
و استحکام سازمانی،  
در گرو چنین  
آینده نگری  
نیازشناسی  
خردورزی  
و فن آوری است.

فروردین ۱۳۸۱

### یادداشت

در شورای "تکنولوژی آموزشی"

جهان در حال "تحول" دایمی است،  
مفهوم زبان و کاربرد آن، دایم تغییر می کند،  
کشور ما در حال تحول دایمی است،  
نیازها و مفاهیم، پیوسته عوض می شوند،  
در این تحول ها  
گروه ها و صنف ها و طبقات  
نیازهای متفاوت دارند.

جنس و سن نیز

تفاوت نیاز ایجاد می کند.

زمینه های قبلی تربیت و یادگیری

تفاوت ایجاد می کند

خود زبان نیز،

با پدیده های تازه و مصرفی دیگر،

تغییر و تحول و جا به جایی را می طلبد.

دانش و تکنیک روز نیز

ابزارها و شیوه های یادگیری را

تحت تأثیر می گیرد.

خود بدن و سیستم عصبی  
و آن چه ژن ها با توارث می آورند،  
ذهن و آمادگی ذهنی و شور یادگیری را  
تغییر می دهد.

هدف در پایان نیست؛  
در کل مسیر است،  
در تغییرهای دایمی و تصاعدی است -  
در حرکت و تغییر شیپوری است.

به اعتبار دستاوردهای نو  
باید پیوسته و تکامل یابنده  
برای یاددهندگان بنویسیم،  
دوره بگذاریم -  
وظیفه پژوهش و بررسی و برآورد دهیم  
تا آنان نیز، فراگیرنده را بهتر بشناسند،  
نیاز را بهتر دریابند،

دانش خود را  
تازه تر،  
و قابل اعتمادتر کنند

و شیوه های خود را  
پربارتر،  
متنوع تر،  
شیرین تر،  
و اثرگذارتر.

ما اگر بخواهیم

” آیین “ یادگیری، یا یاددهی، بنگاریم –  
چارچوب برای روش ها قایل شویم،  
شیوه ها را قالب بندی کنیم،  
از نوشته ها و به قالب ریخته های ما،  
و در چارچوب گرفته های ما  
بوی ” کپک “ برخاسته است.  
هدف از یادگیری چیزی نیست –  
که در پایان راه به آن برسیم –  
باید در تمام مسیر حرکتی مان  
تحول بیافرینیم؛  
تحول فکری، بیانی، حرکتی، احساسی  
و استحکام بخش.

مواد آموزشی

نباید صرفاً برای یاد دادن باشد

مواد و شیوه های یادگیری باید

ذهن را متحول کند،

احساس را لطیف

باورداشت های کپک گرفته را

با آب زلال اندیشه های نو؛

اندیشه های ریشه دوانده در دانش روز،

بشوید.

و نشاهای تازه

عشق و امید و پایداری و بلندپروازی

بکارد.

ما باید جا به جایی محورها را داشته باشیم؛

محور یادگیری

گرداننده چرخ

گردآوری و سر و سامان دادن

و فهمیدن و تحلیل

تازه های علوم بشری گردد.

۸۴/۳/۲/۱۸

✦ چه فرق است

بین آن کس که نمی داند

و او که می داند و نمی تواند بگوید

مغز انسان، تحلیل گر است؛

قضایا را می گیرد،

بررسی می کند،

تحلیل می کند،

پرورده و قابل درک و قابل رؤیت می کند،

و بعد تصمیم می گیرد.

اگر بخواهیم تصمیم درست بگیریم،

باید مواد و خوراک لازم به مغز برسانیم،

که این مواد دستاوردهایی است

که برای ما گذاشته اند

و در اختیار ماست.

۶۷/۹/۱۶



یادداشت

پیش از امتحان ورودی ۸۲/۳/۲۵

چه قدر می توانید آن طرف را ببینید؟  
آینده را می گویم

همه چیز عوض می شود؛

رابطه ها عوض می شود،

ارتباط ها را عوض کنیم.

نگاهی دیگر،

تعریفی دیگر،

برخوردی دیگر.

ابزار باید عوض شود،

شیوه برخورد باید عوض شود،

مصرف باید عوض شود.

”وقت“ باید به کمترین برسد.

ملاک

صرف وقت است،

شیوه برخورد است،

بازده مفید است.

### یادداشت

پیش از امتحان ورودی

دنیا برای هر کس

همان گونه است که او می بیند،

شما چه گونه می بینید؟

من، خود، دنیا را آن گونه می بینم که

هر کاری بخواهی می توانی بکنی،

هر تغییری که نیاز داشته باشی

می توانی بدهی.

ما بنا نداریم دنیا را فقط بشناسیم

ما برآنیم که آن را تغییر دهیم

می خواهیم آن را آن گونه که

نیاز داریم،

دوست داریم،

صلاح می دانیم

بسازیم

اما، برای ساختن،

شرط اول شناختن است -

باید عناصر ساده را بشناسیم،

شیوه های ترکیب را بدانیم،  
ترکیبِ ترکیب را پیش بینی کنیم.

مگر ما می توانیم  
همه چیز دنیا را بشناسیم؟  
مگر می توانیم  
در هر امری مداخله کنیم؟  
ما باید معلوم کنیم  
چه چیز را می خواهیم تغییر دهیم - بسازیم  
آن را بشناسیم -  
روی همان کار کنیم.

### یادداشت

پیش از سخنرانی

شما عزیزترین عزیزان ما هستید،  
شما امید مردم به پاخاسته ایران هستید،  
شما چشم و چراغ مردم روی زمین هستید؛  
پیشاپیش همه دارید یاد می‌گیرید  
که چه گونه زندگی کنید،  
چه گونه این زندگی را برپا دارید،  
چه گونه زیبایی‌ها را بیافرینید،  
و از آن‌ها پاسداری کنید.

شما باید چشم‌های تیزی داشته باشید؛  
هر آن چه را که هست،  
آن گونه که هست

بینید.

شما باید رابطه بین هر چه را هست  
با آن چه که هست،  
آن گونه که هست

بینید.

شما باید خوب بینید،  
خوب بشناسید،  
خوب بیندیشید.

در ستایش دانشجویان ممتاز

شما "ممتاز" شناخته شده اید  
در آن چه می کنید  
بسیار شائقیم که شما را  
"نمونه" ببینیم.

شما، باید، با نام تان  
نام میهن مان را پرآوازه کنید،  
میهن ما استعداد فراوان دارد،  
و شما نیز سرشار از استعدادید.

راهی برویم  
که از همه استعدادهای مان برخوردار شویم،  
و همه استعدادهای بالقوه سرزمین مان را  
بالفعل کنیم.

خود را بشناسیم و  
بر فیزیک هستی مسلط شویم.

✧ ما

باید فضاها را عوض کنیم -  
فضاهای ذهنی را.  
فضاهای بیرون را  
برای تغییر دادنِ فضاهای ذهنی  
عوض کنیم -  
رابطه ها را،  
ابزارها را،  
روش ها را.

ما باید تجربه کردن را یاد دهیم،  
مسئولانه پذیرفتن را  
آگاهانه رد کردن را.  
آزمودن دانسته های خود را  
و افزودن آزموده ها به دانسته ها را.  
دوست داشتن زندگی را،  
آدمیان را،  
تن و جان خود را.  
ارزش نهادن  
بر آن چه ارزش نهادنی است  
و ستودن آن چه ستودنی است.

“بادداشت”

پیش از سخنرانی

ما می خواهیم

پر قدرت ترین مردم روی زمین باشیم،  
می خواهیم زندگی ای پر شکوه و زیبا؛  
در خور انسان امروز  
داشته باشیم.

زیبایی های زندگی امروز  
در درک واقعیت هاست –  
آن گونه که هست.

**در بیان حقیقت است؛**

**آن گونه که واقعیت دارد.**

در دوست داشتن است،  
در ساختن است

ما می خواهیم

پر شکوه ترین زندگی روی زمین را داشته باشیم  
زیباترین زندگی را،  
پرتوان ترین زندگی را،  
پُرتحرک ترین زندگی را،  
و قابل دفاع ترین آن ها را.

## نگاهی دیگر به انجمن صنفی؛

انجمن صنفی آموزشگاه های زبان.

ما متشکل نمی شویم

که در برابر کسی یا جایی بایستیم؛

ما متشکل می شویم که با هم باشیم، که نیروها و استعدادهای خرد و کلان مان را روی هم بریزیم - نیرویی سترگ و تعیین کننده از آن بسازیم.

ما متشکل می شویم تا امور مشترک مان را در اشتراک مساعی راه ببریم.

ما متشکل می شویم تا با بالا بردن کیفیت خدمات خود، و برآوردن نیازهای مردم کشورمان، آموزش زبان کشور را - از پیش از دبستان تا بالاترین سطوح دانشگاهی - به عهده گیریم.

ما متشکل می شویم تا زندگی علمی- آموزشی- تربیتی مان را خودمان راه ببریم.

با نوشتن آیین نامه ها و اساسنامه ها و روش های راه بردن کار، خودمان را در مقابل آن چه درست است و هنوز نیامده است؛

در مقابل آیین ها و روش هایی که پاسخگوی آینده تابناک زندگی بشر است، متعهد کنیم.



ما با برپا کردن مراکز تربیت معلم، با انتشار نشریه های آموزش دهنده، با آموزش دائمی کادر ستادی و آموزشی، با ارتباط های گسترده گفتاری و نوشتاری با خانواده ها. با قبول نمایندگی دانشگاه ها و مراکز فرهنگی داخل و خارج از کشور، با ایجاد نمایشگاه های دائمی و فصلی عرضه خدمات برای مردم میهن مان.

ما می خواهیم نه تنها مرکز قابل اعتماد آموزش زبان برای کشورمان باشیم که قطب جذب کننده زبان آموزان سایر کشورها.

تولید کننده لوازم و وسایل جدید یادگیری و یاددهی - نرم افزارهای آموزشی.

تشکل ما باید کودک شناسان و جامعه شناسان و زبان شناسان و ادیبان و نویسندگان و حقوقدانان را در بر گیرد - هنرمندان و ورزشکاران را نیز.

سازمان های مسؤول و اداره کننده امور مملکت باید از پیدایش و برپایی چنین انجمن هایی خوشنود باشند و آن ها را قویاً حمایت کنند؛ چون کار ارتباطی خودشان را آسان می کنند.

مسؤولیت های اداره امور از دوش مسؤولان برداشته می شود و بر شانه های پرکفایت انجمن ها و اتحادیه ها گذارده می شود.

### کارهای فرهنگی، امور اداری نیست

#### که " اداره " آن را اداره کند

فرهنگ و آموزش در تار و پود زندگی ما دویده - دست و دل و مغز و زبان مان را به هم پیوند داده است. معیارهای ما دیگر مالی نیست - خود زندگی است عشق به زندگی است.

سهم ماست در ساختن آینده؛ آینده ای که آرزوهای در دل مانده بشر را برآورده می کند.

عشق و اندیشه - اندیشه پرتوان، عشق بی سقف و مرز بهترین ارثیه ماست - نه فقط برای فرزندان مان که برای مردم میهن مان، برای جامعه بشری.

مردم به پاخته ایران،  
خیلی خوب می دانند  
که چه جوری آن زندگی را که  
دوست دارند، اعتقاد دارند، نیاز دارند، بسازند.  
طلیعه اش جوانان هستند  
و کودکان این مملکت.  
خانواده های ما عاشقانه گرد یادگیری می گردند  
یادگیری این که  
چه گونه زندگی کنیم،  
تلاش می کنند وارد دانشگاه شوند،  
دانشگاه ها را "دانشگاه" کنند،  
دانشگاه هایی که جذب کننده  
همه دستاوردهای جدید و مورد نیاز باشند،  
دانشگاه هایی که،  
مثل خورشید، گرما و انرژی بدهند.  
دانشگاه ها را شما دانشگاه خواهید کرد.  
شما آدم های آگاهی هستید،  
تحول که هست، تقابل هم می آورد.  
پیدایش تمدن ها، و زمان تمدن ها  
چنین بوده است

تمدن در جایی پیدا شد که  
مردم در سختی چیزی آفریدند  
که چراغ و خورشید شد؛ برای همه؛  
و بعد چنان به آن خو کردند  
و ایستادند روی آن  
تا خودش پوسید و از پایه فرو ریخت.

ما هر چه داریم از گذشتگان داریم -  
ما محصول تاریخ هستیم  
ولی خودتان می دانید که تاریخ لایه لایه است  
یک نیاز پیدا می شود،  
نیاز بسیار جدی است،  
تلاشی می شود که  
به آن نیاز پاسخ داده شود  
ولی یک وقتی می شود که  
آن نیاز جایش را به نیاز دیگری داده  
و پاسخ مانده است.  
به دلیل این که همه چیز در تحول است،  
همه چیز در تغییر است  
و چیزهای ساده، ترکیب تازه می دهند،  
یک ترکیب تازه می آید،  
یک نیاز تازه می آید  
و پاسخ تازه می طلبد،

پس اگر پاسخ های تاریخ منقضی دست ما باشد  
ما شکست می خوریم

ما امیدمان به شماست.

به نوحاستگانی که می دانند چه می خواهند -  
همان چیز را می آورند که نیاز داریم.

در کشور ما

آن هایی که موجب افتخار ما هستند

که قلل پای نخورده را فتح می کنند

ندانسته ها را یاد می گیرند،

نیامده ها را می آورند،

نادیده ها را پیدا می کنند.

دارند

جدیدترین علم ها را به دست می آورند.

**علم باید بیاید در زندگی،**

در پنجه ها، در نفس ما.

دانش شما باید به زندگی روزانه لولا شود.

دانستن شرط اول است

ولی برای این که به توانستن لولا شود

از حلقه فهمیدن باید عبور کند،

ما اول می بینیم،

مشاهده می کنیم

تجربه می کنیم،

درک می کنیم،

کشف می کنیم

و بعد باید بفهمیم،  
فهم دیگران را بفهمیم،  
بر اندیشهٔ دیگران بیندیشیم،  
وقتی که فهمیدیم، مال خودمان می شود،  
امر رفتاری مان می شود،  
به قدرت و توانمندی ما تبدیل می شود.  
ما نمی توانیم بی اعتنا به  
دستاوردها و اندیشه های دیگران باشیم.  
ما می خواهیم حرف اول را بزنیم.  
زبان بستر رودهای پر آب معرفت است،  
ما بسترسازی می کنیم،  
اما هدف بسترسازی نیست؛  
هدف آن رود پر آب است.

به جای یک مادر

۸۳/۲/۱۷/۹

از طرف مادری به دخترش -

به مناسبت موفقیت های چشمگیر دانشگاهی

دخترم، عزیز دلم.

مادر وقتی دارد با فرزند خودش حرف می زند زبانش بند می آید؛ نمی داند چه بگوید، از کجا بگوید.  
دارد با پاره تن خود حرف می زند - با خودش حرف می زند.

آرزوهایش را برای خودش می گوید؛ خودش را در آینه می بیند - به گذشته اش نگاه می کند و برای آینده اش تصویرگری.

ولی تو خود من نیستی - پاره تنم هستی، عشق و امیدم هستی، اما، به هر حال، بیست سال از من کوچکتری، جوان تری، و به همین نسبت هشیارتر و پرشورتر و باسوادتر و چابک تر.

پس من حق دارم تو را تبلور آرزوهای در دل مانده ام ببینم.

چشم که توی چشمت می اندازم آن دور دور دورها را می بینم -

خودم را در شکل و شمایل یک جوان، یک تازه نفس، یک بلندپرواز، و یک عاشق.

که خود من هم همواره عاشق بوده ام -  
عاشق آن چه در ذهنم دوست داشتنی بوده است،  
عاشق آن چه دست یافتنی نبوده است، اما خواستنی  
چرا.

عاشق نادیده ها و ناداشته هایی؛ که در تصور می گنجد  
و در رؤیا.

من نه فقط با واقعیت ها؛ که با رؤیاها زندگی کرده ام -  
من از آن چه بوده است، آن را که باید باشد آرزو کرده ام.  
و تو، خود، بخشی از آن آرزوها و رؤیاها هستی.  
من نشستم که ریشه شوم - در خاک نشستم.  
دل در مشت گرفتم و چشم به قامت تو دوختم؛  
به رشد کردنت، قد کشیدنت، پروازت ... و آوازت.  
و امروز این قد و بالای تو است که به جسم و جان من  
توان می بخشد،

که به زانوانم - پس از سال ها رنج مادری - توان تازه  
می بخشد و به قلبم امید.

امیدی که همواره کوره گداختن خواست هایم بوده  
است و گرمابخش درون و بیرون زندگی ام.  
و امروز تو چراغی سر راه من گرفتی؛  
نه "چراغ"، که خورشیدی بر راهم تاباندی.



به من گفתי مادر، من محصول دست و پنجه توام؛  
دستت درد نکند.

به من نشان دادی که اگر امید را در سرزمین خرد  
بکاری، اگر با تلاش و پایداری آبش دهی، اگر مراقب رشد و  
قد کشیدنش باشی، اگر علف های هرز را از دور و برش  
بکشی، شاخه های زیادی اش را بزنی ...

میوه ای خواهد داد که آب حیات شیره آن است.  
جوانی و پر نشاطی و بلندپروازی و خنده های مستانه را  
به تو باز خواهد گرداند -

خنده هایی که از ته دل است و آهنگش خوش نواترین  
موسیقی جهان.

من ریشه ام و تو همان میوه ...  
میوه ای که هسته درون آن، نسل های آینده را برویاند.

✧ شما دورتان را نگاه کنید

ببینید چه قدر گرفتار امور باسمه ای هستیم؛  
روز زن، روز حقوق بشر، روز علم  
اگر علم هست که باید در وجود من باشد  
نه روی پارچه توی خیابان  
اگر دوست داشتن است، محبت کردن است  
باید توی پوست و گوشت و خون ما باشد  
نه روی کاغذ به دیوار.

**نگاه مان باید عوض شود؛**

نه تعارف های مان.

چه قدر ارزش و اعتبار برای آدم قائل هستیم؟  
چه قدر توانایی های آدم را می شناسیم؟  
چه قدر قابلیت ها و قدرت هایش را می دانیم؟  
آدم ها با هم فرق دارند

**آدم را چون ذهن و فکرش راه می برد**

**هر کسی با دیگری فرق دارد**

آیا این تفاوت ها را می فهمیم؟

که حقوقی در خور برای شان قائل شویم؟

اشتباه است

اگر زن و مرد را در مقابل هم قرار دهیم،  
زن و مرد مکمل یکدیگرند،  
طبیعت وجودشان ایجاب می کند که  
با هم ترکیب شوند؛ زندگی را راه ببرند.  
خطا هست که فشار بیاوریم روی زن -  
از زن بخواهیم مرد بسازیم  
همان گونه که خطا هست  
اگر فشار بیاوریم روی مرد  
و بخواهیم رفتارش زنانه شود  
این ها باید متفاوت باشند  
تا بتوانند مکمل باشند  
دست ها هم مکمل همند،  
همان گونه که انگشتان.  
دست و پا مکمل همند،  
بینی و دهان مکمل همند.  
همهٔ اعضای بدن مکمل هم هستند.

قدرت امروز این است که دو بال پرواز -

”عشق و اندیشه“ را؛

که باید با آن ها بپری؛

زندگی را تسخیر کنی

داشته باشی -

دانش، خرد، و تیزبینی کمکت می کند

که پرتوان بیندیشی

و با احساسی لطیف، می شود عشق و اندیشه

پیشاپیش هر حرفی که می خواهیم بزنیم،

بیندیشیم،

پیشاپیش هر حرکتی که می خواهیم بکنیم،

بیندیشیم،

پیشاپیش هر داوری ای که می خواهیم بکنیم،

بیندیشیم

وقتی فکر کنی

و فکر نفوذ کند توی همه نسوج تو

کمتر به تأسف بر می خوری

کمتر به عذرخواهی زبان می گشایی

کمتر زیان می دهی

✧ برای این که بتوانی فکر کنی  
و فکرت را پر قدرت جلو ببری  
ابزار فکر کردن می خواهی -  
باید بخوانی، بپرسی، مقایسه کنی، و مشورت.  
و وقتی می خواهی مشورت کنی  
به بالاتر از خود متوسل شو -  
تا بتوانی رشد کنی.

به بچه ها یاد دهید  
دوستی که می گیرند  
در یک چیز از آن ها جلو باشد  
اگر بزرگانی در زندگی شان باشد  
بزرگ فکر می کنند  
اگر بزرگانی در زندگی شان باشد  
به کارهای خرد و ریز نمی پردازند  
اگر بزرگانی در زندگی شان باشد  
چیزهایی پیدا می کنند که بزرگ است  
بچه ها را کمک کنید  
که بالاتر از خود را انتخاب کنند -  
برای معاشرت.

✧ ما به خودمان می‌بالیم که

به پاخاستگان این سرزمین -

آنان که می‌خواهند با اندیشه و بیان دنیا را بگیرند،

آنانی که می‌خواهند با عشق و اندیشه،

آفتاب بلندپروازی را،

آفتاب پرتوانی را

به این سرزمین بتابانند

**به معلمی رو می‌آورند.**

حرفه ما، حرفه پرورش اندیشه است -

حرفه زندگی آفرین

ما زبان را از آن جهت دنبال می‌کنیم که

بی زبان، اندیشه پرورش پیدا نمی‌کند

**ولی زبان جدا از اندیشه معنا ندارد.**

شما از آن جهت زبان را دنبال می‌کنید که

بتوانید راحت و زیبا احساس خود را بیان کنید.

بتوانید آرزوها و باورداشت‌ها و دستاوردهای خود را

آن گونه عرضه کنید که

گیرنده همان را دریافت کند

که شما عرضه می‌کنید

و قدرت شما در این باشد که بتوانید

اندیشه‌ها را از اعماق تاریخ بیرون کشید

و به روز رسانید،

قدرت شما در این باشد که  
هر که هر جای دنیا حرف زد بفهمید  
اگر کسی  
آن گونه عاشق حرف های خودش  
و اعتقادهای خودش بشود  
که بگوید این است و جز این نیست.  
این را به جزم گرایی تعبیر می کنیم -  
او نمی گذارد پنجره ها باز شود  
و نسیم تازه بیاید  
خوب پرسید، خوب بخوانید، خوب مشورت کنید،  
خوب مقایسه کنید  
ولی وقتی رأی تان بر انجام کاری قرار گرفت  
به فردایش نیندازید  
اگر تردیدها باعث بشود که آدم حرکت نکند  
آن وقت هر روز که بگذرد  
بر بار پشیمانی اش اضافه می شود  
ولی  
حرکت باید آگاهانه باشد،  
حرکت باید هشیارانه باشد،  
حرکت باید خردمندانه باشد،  
حرکت باید در پرتو دید گسترده ای باشد -  
دیدنی که هر ۶ جهت را نگاه می کند.

✧ تو،

هم باید راه را بدانی  
و هم راه رفتن در راه را -  
اگر راه را می دانی  
راه رفتن را یاد بگیر.

اگر هدف را معلوم می کنید،  
هدفی که بسیار به آن فکر کرده اید،  
با دانش و خرد آتش داده اید،  
زیر پرتو اندیشه های بلند  
راهش برده اید،  
و پیدا کرده اید که در آینده نیاز را،  
نیاز جامعه را،  
نیاز مردم روی زمین را  
برآورده می کند  
ترسیمش کنید، بالای سر بگیرید  
مقصد و راه و روش و وسیله را عریان کنید.  
آدمی می تواند هدفش را ترسیم کند  
می تواند تعریف کند،  
ولی نباید منجمد کند.



✧ ما یاد می گیریم

چه طور با این تن و روان برخورد کنیم  
که پرتوان ترین آدم روی زمین باشیم،  
که پرتوان ترین آدم تاریخ باشیم.  
ما می خواهیم زندگی مان را -  
زندگی بشر را تغییر دهیم،

قرار نیست

تاریخ را بادِ روزگار ورق بزند،  
**قرار است که ما تاریخ را ورق بزنیم.**  
یک آدم می تواند سرنوشت بشر را تغییر دهد  
اگر آن آدم روی پایه ای بایستد  
که دل مان می خواهد شما بایستید.

بگو

من بنا دارم چهره زمین را عوض کنم،  
بنا دارم تمدن دیگری بیافرینم،  
بنا دارم آرزوهای در دل مانده را عملی کنم.

✧ اگر شما دارید می آید  
فکر باید تجلیل شود،  
اگر شما دارید می آید  
پیوند پایدار عشق و اندیشه باید پرورده شود،  
اگر شما دارید می آید  
فیزیک بدن باید در خدمت ذهن باشد،  
ذهن،  
با پرتو گسترده اش،  
راه ها را نشان دهد،  
افق ها را باز کند،

ما جسم را برای سلامتی،  
برای طولانی کردن عمر،  
برای درست کار کردن بدن لازم داریم.

ما جسم هستیم و ذهن  
آیا می شود به جسم پرداخت و ذهن را رها کرد؟  
عکسش هم خطرناک است -  
کسانی آن طور به جسم شان بی تفاوت می شوند  
که به نحیفی و ناتوانی می افتند.

اما جای یک و دو را هم معلوم کنیم!

کدام مردم پیشروترند؟

کدام سرزمین بلندپایه تر است؟

شکوفاتر است؟

زیباتر است؟

گذشت روزگاری که

شمشیر زدن و گرز گرداندن و کشتی گرفتن

تعیین کننده بود.

امروز،

ثروت واقعی، اندیشه هاست.

ثروت واقعی، ذوق هاست.

هنرمندی هاست،

پرتوانی های عرضه است.

## فطری

...

### اكتسابی؟

می گویند زنِ لالی،  
که بدون تشریفات زناشویی،  
فرزندی به دنیا آورده بود،  
او را پنهان از نظر دیگران بزرگ کرد.  
دختر به سن بلوغ رسیده بود که پیدا شد.  
حرف زدن یاد نگرفته بود،  
و بعد از آن هم دیگر نتوانست  
مثل دیگران حرف بزند.

و می بینیم که بچه ها در هر جای دنیا -  
بین دو تا چهار سالگی -  
شروع به نوعی حرف زدن می کنند  
که ساختارهای شان شبیه هم است.  
و می بینیم دهان آن ها -  
که - کامل ترین وسیله موسیقی است -  
دقیقاً همان آواهایی را می سازد  
که اطرافیان آن ها.

و این جدا از واژگان و شیوه ساختِ ساختارهاست.  
و می بینیم بچه ای که به دنیا می آید،

پیام ها را

از روی حرکات و آهنگ گفتارها می گیرد؛

بی آن که

مفهوم روشنی از واژگان و ساختارها -

از صرف و نحو زبان - داشته باشد.

و همان برداشت ها

پایهٔ درک بعدی واژگان و ساختارها می گردد.

و می بینیم که هر چه سن پایین تر باشد

قابلیت عضله زبان بیشتر است؛

و هر چه سن بالاتر عادت آن.

و می دانیم که

عادت مانع جدی "تغییر" است.

و می بینیم که بچه واژگان و ساختارها را

در عمل، و در مصرف، می گیرد

و از آن ها تجسم کاربردی دارد.

و می بینیم که

بچه اگر زبان مادری اش - در خانه -

با زبان معاشرانش - در کودکان -

تفاوت داشته باشد،

در خانه شیرین و راحت

به زبان مادری حرف می زند

و در مدرسه با همان تسلط و راحتی،

به زبانی دیگر.

که

سن هر چه پایین تر باشد،

آمادگی تقلید کودک بیشتر است.

و می بینیم بزرگسالانی که

به یادگیری زبانی دیگر می پردازند،

با تسلط و قدرت

واژگان را و مفاهیم آن ها را -

زبان به زبان - می گیرند.

نحوه ساختن ساختارها را -

از روی دستور آن زبان - از حفظ می کنند؛

به کلامی دیگر،

به "صرف و نحو" آن زبان تسلط می یابند،

اما در به کارگیری زبان دوم،  
اول به زبان مادری فکر می کنند  
و بعد آن را به زبان دوم می گردانند -  
ساختارهای زبان مادری شان  
روی ساختارهای زبان دوم سایه می اندازد؛  
تلفظ واژه‌ها و واژه‌ها  
زنگی از صدای مادری دارد،  
و آهنگ بیان شان نشان می دهد  
که " اهل " کجا هستند.  
گو این که آدم هایی خاص و با استعداد -  
با تمرین و دقت پیوسته و تکراری -  
تلفظ و آهنگ گفتارشان  
به تلفظ و آهنگ اهل زبان دوم  
بسیار شبیه می شود؛  
گرچه باز هم مشکل تأکید و تقطیع داشته باشند.  
به این ترتیب، بزرگسالان در خواندن و در نوشتن -  
در درک و در تولید کتبی -  
از خردسالان پیشی می گیرند

و خردسالانی که از سن بسیار پایین  
یادگیری زبان مادری، یا زبان دوم را  
شروع کرده اند،

در بزرگسالی -

به شرط آن که تحصیلات آکادمیک  
در زمینه های مرتبط داشته باشند -  
در گفتار و در نوشتار،  
در درک و در تولید،  
به صاحبان اصلی آن زبان سرند.  
اینان هم کار اصلی زبان را -  
از ابتدای زندگی -  
در یاد گرفتن زبان داشته اند،

هم، همواره،

دنبال چون و چراى آن زبان بوده اند.

زبان هم، مثل بسیار چیزهای دیگر  
که در رفتار ما متجلی می شود،  
ارثی است -

در سیستم وراثتی ما ثبت شده است.

این، بستگی دارد به آن که

در چه جای دنیا، بین چه اهل زبانی،

غبار روبی شود.



درست، واژگان و آهنگ صدای آنان را  
در خانه های خالی می نشاند.

به زبان نیز -

چون سایر استعدادهای ارثی -

اگر به موقع توجه نشود، دیر می شود؛  
و دیگر رشد مناسب نخواهد داشت.

جوجه ها را هم،

وقتی از تخم بیرون می آیند،

اگر در تاریکی نگه داری

و آب و دانه به حلق شان ریزی،

بعد از چند روز که در فضای باز آزادشان کنی،

دیگر دانه جمع نمی کنند.

می دانیم

هر چه هست، با هر چه هست -

با واسطه یا بی واسطه -

در رابطه است.

کودک اگر این رابطه ها را بشناسد

زبان درک او غنی می شود

و در اندیشه اش

دنبال رابطه "علت و معلولی" می گردد.

که هر چه و هر که  
پاسخ بیشتر و بهتر داشته باشد،  
”تکامل“ یافته تر است.

بچه ای که به دنیا می آید،  
از پیش - به ارث و در شکم مادر -  
پاسخ هایی  
برای محرک های درون و بیرون دارد؛  
که اصطلاحاً غریزی می گویند.

که اگر - از لحظه تولد -  
محرک ها را حساب شده انتخاب کنیم  
و پاسخ ها را خردمندانه هدایت،  
کودک - برای زندگی -

پر جنبه و پرتوان خواهد بود.  
که این رشد و تکامل و پرتوانی،  
نه در جسم، که در ”ذهن“ نیز  
باید دامن زده شود.

”زبان“ عامل اصلی تلاش و تکاپوی ذهن است.

هر محرکی، از هر حسگری که وارد شود،  
بخش معینی از مغز را تحریک می کند -  
بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی ...

ولی، ” کلام“ تمام مغز را.  
و این به آن علت است که  
واژگان جای ”واقعیت“ها را می گیرند  
و به جای آن ها منعکس می شوند  
و ساختارها  
چگونگی حرکت و اجرا را به تصویر می کشند.  
بی زبان غنی،

**اندیشه ای پر توان نتوان داشت**

زبانِ درک – اگر پُر و گسترده باشد –

هر چه را هست،

همان گونه که هست

می گیرد.

و زبان تولید – اگر پُر واژه و خوش ساختار باشد –

هر اندیشه و احساسی را،

همان گونه که هست،

منتقل می کند.

**زبان و اندیشه یکدیگر را می سازند**

و گسترش می دهند.

۸۳/۱/۲۳/۸

## با فرهنگ

...

### بی فرهنگ

خانمی که از رفتار مصاحبش رنجیده بود،

رو به من کرد و گفت:

”بی فرهنگ است؛ فرهنگ ندارد.“

پاسخ من، و گفتگوی مان،

چنان دامنه گرفت که

حاضران دیگر نیز به آن پیوستند.

من گفتم

این درست به آن معناست که

او ”فرهنگ“ دارد -

در فرهنگ خودش با شما برخورد کرده است؛

فرهنگ او با فرهنگ شما متفاوت است.

هیچ کس، در این کره خاکی نیست

که فرهنگ نداشته باشد،

منتهی، هر کس -

به مقتضای کار و خانواده و محل زندگی

و سابقه تاریخی و تحصیلات و معاشرانش -

فرهنگی متفاوت از دیگران دارد.

همان طور که اثر انگشتان مان یکی نیست،

تفاوت صداهای مان -

از دور و از نزدیک -

تمیز داده می شود،

چشم های مان با هم فرق دارد؛

فرهنگ مان هم متفاوت است.

آن چه موجب شکل گرفتن

و رشد و تحول فرهنگ من است،

با آن چه فرهنگ شما را

شکل و هویت می دهد -

اگر تماماً فرق نداشته باشد -

بالاخره، در جایی، متفاوت است.

**فرهنگ،**

**بستر همه داشته های مادی و معنوی ماست -**

باورداشت های مان،

عملکردهای مان،

برخوردها و واکنش های مان،

تولید و مصرف مان،

زاد و ولدمان ...

همه در آب مایه فرهنگی مان شناور است

و از آن تغذیه می کند.

آن روزها که  
سفرها محدود بود  
و اقلیم ها مسدود،  
شیوه های معیشتی  
بنا بر موقعیت اقلیمی پیش گرفته می شد -  
در کوه، در جنگل، در کنار رود، در لب دریا،  
در گرما، در سرما، در فراوانی، در کم آبی ...  
آدم ها برای آن که بمانند،  
با شرایط می ساختند  
و بنا بر آن شرایط  
تغذیه و تولید مثل می کردند.  
تغذیه برای آن که خود بمانند  
و تولید مثل برای آن که نسل بمانند.  
این - خود - عادت می شود،  
سنت می شود،  
قانون می شود و تاریخ.  
حال، تاریخ و جغرافی به هم می آمیزند،  
و فرزندشان می شود: "فرهنگ".

و باز فرهنگ این خطه با خطه ای دیگر فرق دارد  
” کار “ تجربه می دهد،

تجربه دانش می شود،

دانش به مدد اندیشه می آید و

تجربه و دانش و اندیشه و تلاش،

فرهنگی دیگر می سازد.

فرهنگی که

با فرهنگ خطه های دیگر متفاوت است؛

فرهنگی که

با دانش و خرد و اندیشه و تلاش و پایداری،

برتری می آورد و تعالی زندگی.

و فرهنگ دیگری -

بی آن همه عوامل سازندگی -

عقب ماندگی به بار می آورد و درماندگی.

قومی در آن توانمندی

درک و شناخت و مهارت کاری،

سرزمینی می سازد که

تجلی فرهنگ غنی آن هاست،

و قومی در باورداشت های رنگ باخته  
و از ریشه پوسیده خود،  
با عجز و ناتوانی،  
شاهد فرو رفتن کشتی تمدنِ سرزمینِ خود  
در باتلاق های تاریخ است،

سفرها

میوه های "تمدن" سرزمینی را  
به سرزمین های دیگر می برند؛  
دستاوردها و تازه یافته ها را  
به ارمغان می آورند.  
نگاه های دیگر و باورهای دیگر و  
رفتارهای دیگر را -  
چون پروانه ای که با بال و پای خود  
گرده های گل را جا به جا می کند -  
به اینور و آنور می برند.

و قوم ها، گاه با خشونت،  
به سوزاندن ریشه های  
تمدن و فرهنگ یکدیگر می پردازند،  
و گاه با درایت و آینده نگری،  
میوه و بذر تمدن دیگری را  
به سرزمین خود می کشند.



و سفرها و ارتباط ها و درایت ها و آینده نگری ها،  
پیوسته از روش های اول فاصله می گیرند  
و به راه های در هم آمیختن  
و پیوند خوردن و میوه مشترک آوردن  
می گروند.

و فرهنگ، با آهنگی دیگر،  
رنگِ "خطه" را می بازد  
و به رنگ "طبقه" میل می کند -  
از حالت "قومی" به حالت "طبقاتی"،  
فرهنگ استادان دانشگاه های همه دنیا  
همرنگ و همگون می شود  
و فرهنگ بازرگانان این جا و آن جای دنیا  
شبیه به هم  
و فرهنگ کارگران سراسر جهان  
نزدیک به هم.

ابزار و دانش و مهارت  
و شیوه های برخورداری از ابزارها،  
حرف اول را می زنند.

ابزارهای پیشرفته،  
آدم ها را به دنبال خود به پیش می کشند  
و شیوه های علمی به روز رسیده می طلبند.  
و ابزارهای از دور خارج شده تاریخ منقضى،  
آدم ها را در لایه های تاریخ مدفون می کنند.  
تمدن ها -  
در بستر فرهنگ ها -  
در جایی گل می کنند  
که دانش و اندیشه و تلاش و پایداری  
مقوم فرهنگ است و  
"عشق"، پرتو حیات.

۸۳/۲/۱/۱۰

❖ به "داشتن" دل مبندید

داشتن برای "بودن" است.

داشته های خود را تقویت کنید

مدرن کنید

به روز رسانید

و به سوی "بودن" هدایت.

داشته ها

اگر در روز و ساعت به درد شما نخورد؛

اگر کارساز نباشد

اگر تن و روان شما را تقویت نکند

اگر احساس شما را لطیف نکند

اگر اندیشه تان را نپرورد

اگر جسم تان را سالم، راه تان را هموار نکند

اگر دیدتان را باز نکند

به درد نگه داشتن نمی خورد

داشته ها را به صرف داشتن

نگه ندارید -

که زنجیر گرانی می شود بر دست و پای تان.

"کی" چی دارد، مهم است؛

نه "چی" کی دارد.

\* به "بودن" دل میندید -

بودن خود را بشناسید،

بسازید،

تقویت کنید،

برای "شدن" راه ببرید.

تا اندیشه و احساس و حرکت و بیان و ارتباط شما

ساعت به ساعت، و روز به روز

پرتوان تر و لطیف تر و سریع تر شود

تا بیان شما

شیرین تر و حساب شده تر و اثرگذارتر شود

تا حلقهٔ ارتباط شما

جمع وسیع تری را در بر گیرد،

و دایم "بودن" به راه "شدن" برود.

شما باید

به آن چه باید باشید دل خوش کنید

نه به آن چه هستید.

ما "بودن" را

به خاطر "شدن"

می پسندیم، می ستاییم و حمایت می کنیم.

\* به کمیت آن چه دارید،  
دل مبندید.  
هر تولیدی که دارید،  
به کیفیتش فکر کنید.  
اگر می خوانید،  
اگر می نویسید،  
اگر حرف می زنید،  
اگر عشق می ورزید،  
اگر می سازید،  
اگر تغییر می دهید،  
اگر دیدار می کنید،  
اگر سفر می کنید،  
همواره فکر کیفیت باشید.  
کیفیت تولید،  
نشانی از کیفیت وجود شماست.

\* داوری شما روی جریان باشد،

روی اثرگذاری باشد؛

نه روی فرد،

خصال والایی که برای یک فرد برمی شمیرید

به اثر یا آثار او فکر کنید -

برشمردن خصال اثرگذار روی زندگی

چه ساخته است؟

چه راهی رفته است؟

بهترین چیزی که زندگی از شما می طلبد؛

چهرهٔ باز،

لب خندان،

حرکت زیبا،

و بیان شیرین است؛

بیانی که اندیشه مقوم آن است،

و عمل مؤید آن.

۹۱/۳/۸/۲۱

از

## همین نویسنده

”برای آنان که می اندیشند“

منتشر شده است:

- ۱- تبریک های نوروزی ۱۳۸۲
- ۲- کوتاه نویسی ها ۱۳۸۳
- ۳- تو به من عشق ورزیدن یاد می دهی ۱۳۸۴
- ۴- آن روزها ... این روزها ۱۳۸۴
- ۵- پرنده های عشق
- آواز مرا بخوانید ۱۳۸۵
- ۶- چه بنویسیم؟ ... چه گونه بنویسیم؟ ۱۳۸۵
- ۷- نگوییم ... بگوییم ۱۳۸۵
- ۸- وقتی کسی را دوست داری ۱۳۸۶
- ۹- ما داریم می رویم ...
- او دارد می آید ۱۳۸۶
- ۱۰- داستان های گفتنی ۱۳۸۷
- ۱۱- هزار نکته ۱۳۸۷

- ۱۳۸۷ - ۱۲ - می خواهیم زنده بمیرم
- ۱۳۸۷ - ۱۳ - در رثای آنان که زنده اند
- ۱۳۸۸ - ۱۴ - نگاهی دیگر
- ۱۳۸۸ - ۱۵ - روی پاکت ها
- ۱۳۸۹ - ۱۶ - نامه های پدر به پسر (۱)
- ۱۳۸۹ - ۱۷ - نامه های پدر به پسر (۲)
- ۱۳۸۹ - ۱۸ - انگیزه اندیشه
- ۱۳۸۹ - ۱۹ - معلم "یاد گرفتن را یاد می دهد"
- ۱۳۸۹ - ۲۰ - حُسن شناسی - حُسن جویی، حُسن گویی
- ۱۳۸۹ - ۲۱ - ما را باش ...
- ۱۳۸۹ - ۲۲ - فاقد نیستیم؛ واقف نیستیم
- ۱۳۹۰ - ۲۳ - می مانم، ولی ...
- ۱۳۹۰ - ۲۴ - مدیر و مدیریت "سازمان دهی"
- ۱۳۹۰ - ۲۵ - از "بودن" به "شدن"
- ۱۳۹۱ - ۲۶ - کودک، خانواده، مدرسه
- ۱۳۹۱ - ۲۷ - سخنانی کوتاه با مدیران



اگر آدمی فکر کند؛  
و با فکر کردن مسائلش را حل  
اگر آدمی حرف بزند  
و با حرف زدن تفاهم ها را برقرار  
اگر آدمی بنویسد  
و با نوشتن گفته ها را پایدار  
اگر واژه ها را جلا دهد  
ساختارها را خوش آهنگ  
اگر گوهرهای خوش تراش را  
بر انگشترهای دلربا بنشانند  
گفته هایش سینه به سینه می گردد  
و نوشته هایش زینت لوح تاریخ.